

افغانستان آن سوی پُل

حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ بالای دو ساختمان مرکز تجارت جهانی در نیویورک همچنان بالای پنتاگون، بهانه بود برای حکومت ایالات متحده آمریکا، که به تاریخ ۲ اکتوبر سال ۲۰۰۱ بالای افغانستان حمله نماید. با پیروزی نخست، تخریب مراکز القاعده و راندن طالبان از حاکمیت، پرسش دیگری به میان آمد، پس از این با افغانستان چه باید کرد؟

درچنین اوضاع و شرایط، حکومت سوسیال دموکراتها و سبزه‌های آلمان کنفرانس پیتزبورگ را (۲۷.۱۱.۲۰۰۱ - ۰۵.۱۲.۲۰۰۱) دعوت نمودند. در کنفرانس، حکومت آلمان نقشی را در ایساف متقبل شد. پس از آن تاریخ، حکومت آلمان در ساحة نظامی فعال شده و نظارت بالای تعلیم و تربیه پلیس افغانستان را پذیرفت.

هرسال، احزاب شامل پارلمان آلمان (سوی حزب چپ آلمان) مدت خدمت قوای مسلح آلمان را برای یک دوره دیگر تمدید میکنند. آخرین بار در فبروری سال ۲۰۱۰ برای یک سال تمدید گردید و تعداد سربازان آلمان به ۵۳۰۰ نفر میرسد. امکان اعزام یکتعداد سربازان دیگر نیز وجود دارد. از اخیر ماه جولای سال ۲۰۰۹ قوای نظامی آلمان در فعالیتهای نظامی خویش در افغانستان از وسایط ثقیل جنگی و تانکها استفاده مینمایند. تا اکنون ۳۵ سرباز و ۳ پلیس آلمان در افغانستان به قتل رسیده اند.

چه هدف و عامل باعث گردید که حکومت و اکثریت اعضای پارلمان آلمان، قوای نظامی آلمان را به یکی از وظایف بزرگ دور از کشور و به سرزمین بی بار و بی حاصل اعزام نمایند؟

اگر به تاریخ روابط دو کشور مراجعه شود، این تصمیم از زمان امپراطوری آلمان یعنی ۱۰۰ سال پیش میان دولتها صورت گرفته بود. آنچه که امروز به نام افغانستان یاد میشود با توجه به نام و قلمرو آن، طی سده ۱۹ به وجود آمده است. البته تاریخ رسمی این کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی آغاز میگردد، اما این حیطة تا نیمه سده ۱۹ چنین نامیده نمیشد. بیشتر، افغانستان منطقه قبایل پشتونها یاد میشود، که از هرات، غرب افغانستان تا شرق و پنجاب گسترش یافت. تمام مناطق پشتونها همچنان بخشهای جنوبی تا بحیره عرب و منطقه بلوچستان، بخشهای از این امپراتوری بود. این که امروز شرق مناطق پشتون نشین و تمام بلوچستان، بخش قلمرو

پاکستان است، نتیجه بازی بزرگی میباشد، که رودیارد کیپلنگ (Rudyard Kipling) در رمان معروف خود «Kim» در سال ۱۹۰۱، مبارزه میان قدرتهای بزرگ سیاسی آن وقت بریتانیای کبیر و روسیه تزاری را در منطقه، نوشت.

هدف بریتانیای کبیر، ادامه تسخیر هند بود و روسیه تزاری میخواست راه ورود به بحیره عرب را فراهم سازد. تا این که این درگیری باعث از دست دادن بخشهای از دست نخورده این امپراتوری برای هند برتانیوی گردید. به ویژه، منطقه زراعتی و حاصلخیز پنجاب؛ تجزیه ملیت پشتون به دو بخش و جدا ساختن قبایل چادر نشین بلوچ.

بخشهای باقیمانده که به نام افغانستان یاد میشود سرزمینی است از لحاظ منابع طبیعی فقیر و سه چهارم بخش زمینهای زراعتی آن غیر قابل زرع با جلگه های خشک و صحرای بدون آب، که کوههای هندوکش این کشور را به شمال و جنوب و همچنان به مناطق زیاد قبایلی تقسیم نموده است.

امپراتوری آلمان برای نخست در سال ۱۸۷۸ نقشی را - اگرچی غیر مستقیم بود - در افغانستان بازی کرد. روسیه و بریتانیای کبیر در کنفرانس برلین به خاطر توافق در مورد افغانستان ملاقات نمودند و در مورد قرارداد و خیانت که باعث جنگ سال ۱۸۷۸ و الحاق اراضی بیشتر و همچنان در رابطه به حاکم جدید، امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱)، که هدف وی ایجاد یک دولت مقتضی و مقتدر بود، گفتگو نمودند. هدف از سیاست جدید امیر تضعیف کنترل بریتانیای کبیر بالای افغانستان بود. وی برای رسیدن به این هدف در تلاش تولید تجهیزات نظامی در داخل کشور گردید و به فابریکه اسلحه سازی امپراتوری آلمان مراجعه نمود. افغانستان ضد بریتانیا به نفع امپراتوری آن وقت آلمان بود.

در سال ۱۸۹۸ تکنیسن آلمانی فلایشر (Fleischer) کارمند شرکت کروپ (Krupp) مصروف احداث کارخانه اسلحه سازی به نام «ماشینخانه» در کابل گردید. البته فلایشر در سال ۱۹۰۴ در یک سو قصد جان سپرد، ولی روابط بین دو کشور را اساس گذاشت.

اولین تماس بین دو کشور در جنگ اول جهانی صورت گرفت. این تماس در نهایت از نظر نظامیان آلمانی موفقانه نبود، اما مختصات روابط دو کشور را در آینده مشخص ساخت.

در سال ۱۹۱۵، قدرتهای میانی در اروپا (امپراتوری آلمان، اتریش - هنگری و امپراتوری عثمانی) به خاطر مأموریت مشترک در کابل با هم ملاقات نمودند. هیئت آلمانی را دیپلمات ورنراوتو (Werner Otto) و افسر نظامی اوسکار ریتر (Oskar Ritter) همراهی میکردند. هدف مشخص آلمان بازکردن جبهه جدید علیه بریتانیا بود تا نیروهای بریتانیوی را در اروپا ضعیف سازد. آلمان میخواست از افغانستان به مثابه وسیله استفاده نماید تا اقوام ساکن آن کشور را علیه هند بریتانیوی بشوراند؛ آلمان امیدوار بود که این تکانه خواهد بود برای خیزش عمومی علیه استعمار بریتانیا، که در نهایت امپراتوری آلمان جانشین آن در هند خواهد گردید. روحیه استقلال طلبی در بین نیروهای مؤثر در کابل مساعد بود، افغانستان میتواند در آن زمان استقلال خود را اعلام نماید، اما امیر حبیب الله (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹) منتظر زمان مناسب بود. قراردادی که به تاریخ ۲۴ جنوری سال ۱۹۱۶ بین آلمان و افغانستان به امضا رسید، باید پس از شروع جنگ به اجرا گذاشته میشد و میتوانست در صورتی عملی گردد که دولت آلمان پول و سلاح در اختیار این کشور میگذاشت، که البته این پلان به شکست انجامید. قرارداد مذکور حاوی پاراگراف دیگر نیز بود که امپراتوری آلمان به مثابه مهمان مناسب، استقلال افغانستان را به رسمیت میشناخت. این موافقتنامه ۳ سال پیش از قراردادی بود که پس از سومین جنگ افغان - انگلیس در سال ۱۹۱۹ اتفاق افتاد. پیمان صلح برست - لیتوفسک در سال ۱۹۱۸ با حضور روسیه انقلابی نیز استقلال این کشور را به رسمیت شناخت. در واقعیت امر، امپراتوری آلمان به مثابه نخستین قدرت بزرگ اروپا، هیچ نوع ادعای سلط بالای افغانستان را نداشت و آماده حمایت از استقلال سیاسی افغانستان بود. این سیاست و موضعگیری کشور آلمان از جانب افغانها مثبت ارزیابی گردید. از آن پس آلمان همیشه به مثابه دوست افغانها قلمداد گردیده است. این که امپراتوری آلمان در وضعی قرار نداشت که ادعای استعماری بکند و حمایت سیاسی وی ناشی از اهداف ستراتیژیک جهانی به خاطر دستیابی برای جای پای در مناطق گرم بود، در ظاهر امر به نظر نمیرسید! در هر صورت در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ مرحله نخست کار مشترک به پایان رسید. حکومت آلمان با تسلیم بدون قید و شرط سرنگون گردید و انقلابیون قادر به عملی نمودن سیاست خارجی نبودند.

امیر جدید امان الله (۱۹۱۹ - ۱۹۲۵) کشور را که نو به استقلال رسیده بود خواست از تجرید بیرون کشد و مدرنیزه سازد. بریتانیای کبیر به صفت همکار مراجعه نمود اما این حاکم گذشته، که کشور تازه از یوغ آن رهایی یافته بود، نمیتوانست برای افغانها قابل پذیرش باشد. بناءً در عوض آلمان مراجعه نمود و شاه جدید علاقمندی نشان داد و کشور آلمان به صفت همکار با

حقوق برابر و یکسان طرف معامله دولت افغانستان قرار گرفت. حکومت جدید آلمان بسیار خویشتر بود. حکومت افغانستان ابتکار عمل را به دست گرفت و در سال ۱۹۲۱ هیئتی را به آلمان فرستاد و با شرکتها و افراد مسلکی تماس مستقیم برقرار شد. همچنان در رابطه به مناسبات رسمی دیپلماتیک نیز مذاکرات آغاز گردید. این مذاکرات تا اواخر سال ۱۹۲۳ ادامه یافت تا بلاخر نماینده گی سیاسی آلمان در کابل باز شد. به جای قراردادی، که باید به تعقیب قرارداد ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ صورت میگرفت، افراد و شرکتهای خصوصی تماس برقرار نمودند. رهبران نظامی امپراتوری نیز فعال گردیدند. به تعقیب مأموریت نیدر مایر «Hentige - Niedermayer» در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶، یکتعداد افسران به صورت غیر رسمی روانه کابل شدند تا اردوی افغانستان را کمک نمایند. شرکت زیمنس (Siemens) در سال ۱۹۲۲ هیئتی را به افغانستان فرستاد و پس از آن بیش از ۱۰۰ انجنیر آلمانی به خاطر اعمار جاده ها، بندهای برق، کانالهای آبیاری و دستگاه های برق، به افغانستان فرستاده شدند. به کمک مهندسین و نقاشان آلمانی کار اعمار قصر دارالامان آغاز گردید. در جریان سالهای ۲۰، جمهوری «و ایمار» به سومین کشور بزرگ طرف معامله افغانستان تبدیل شد. چون افغانستان کشور فقیر بود بنابراین در مناسبات با این کشور احتیاط صورت میگرفت.

در سال ۱۹۲۸ شاه امان الله سفر با شکوه به آلمان نمود و خواستار روابط دوجانبه با آن کشور گردید اما حکومت آلمان سیاست دراز مدت در رابطه با افغانستان نداشت. تنها کریدت ۶ میلیون مارک برای افغانستان داده شد.

با سقوط رژیم امان الله در سال ۱۹۲۹، حکومت آلمان متردد بودن خود را در رابطه به افغانستان نشان داد. به ویژه، زمانی که وزیر خارجه آلمان «گوستاو شترسمن» (Gustav Stresemann) تأکید کرد، که آلمان در آن کشور منافع سیاسی و همچنان اقتصادی ندارد. با این همه، در میان دو جنگ جهانی، افغانستان یگانه جای پایی بود در آسیا که آلمان میتوانست بالای آن تکیه نماید.

با وجود حدسهای بدبینانه، همچنان در سال ۱۹۲۴ در شهر کابل لیسه عالی آلمانی زبان «امانی» ایجاد شد. این لیسه بعداً برای فرزندان طبقه متوسط جامعه افغانی به مرکز تعلیم و تربیه نسلهای نو کشور مبدل گردید و امکان آن مساعد گردید که نخبه گان این جامعه در پُستهای مهم دولت و جامعه ارتقا یابند. برای یکتعداد فارغ التحصیلان، امکان تحصیل در

دانشگاه آلمان (بورسها تحصیلی - Alexander- von Humboldt Stiftung) مساعد گردید.

از سالهای ۳۰ به این طرف، حد اقل یکی از فارغ التحصیلان این موسسه تحصیلی شامل درحکومت افغانستان میباشد؛ به گونه مثال: میتوان از رئیس جمهور ببرک کارمل (۱۹۸۰-۱۹۸۶) یاد کرد.

آلمانی به مثابه زبان خارجی پیشقدم پذیرفته شد. فارغ التحصیلان این لیسه و مؤسسات تحصیلی آلمان در ایجاد روابط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی بین دوکشور تا اکنون مؤثر بوده و نقش سازنده داشته اند.

با انتقال قدرت به هیتلر، مناسبات آلمان و افغانستان تغییری چندان نکرد. دگرگونی بار نخست در سال ۱۹۳۶ محسوس گردید، زمانی که افغانستان کریدت ۱۵ ملیون «رایش مارک» را دریافت کرد. این پول در جهت دولت در تلاش مدرنیزه ساختن آن بود یعنی برق، محصولات نساجی، آموزش تخنیکرها (لیسه تخنیک «میخانیکی» در سال ۱۹۳۷ تأسیس شد) و اعمار جاده ها، تخصیص داده شد.

در جریان سالهای ۳۰، این روند چنان سرعت گرفت، که ۷۰ در صد تجهیزات صنعتی افغانستان از آلمان بود. و شرکتهای مانند: زیمنس (Siemens) موقعیت بسیار مهمی کسب کرد.

در تبدیل افغانستان به مثابه تکیه گاه آلمان در آسیا، قدمهایی به جلو برداشته شد. این از واقعیت بسیار به دور بود که این کشور در چار چوب ستراتیژی ناسیونال سوسیالیزم نقش مهمی را بازی کند. ولی هیتلر نظامی ساختن افغانستان را در مرکز فعالیتهای منطقوی خود قرار داد. آلمان هیتلری، به خاطر ایجاد یک قطعه نظامی نمونه و انکشاف اسلحه هوایی، تجهیزات نظامی را به آن کشور ارسال داشت. همچنان آموزش پلیس افغانستان نیز در آن زمان، که از نظر حکومت مرکزی وسیله بسیار مهم قدرت تلقی میگردید و برای کشوری که از لحاظ سیاسی و اتنیک از هم پاشیده بود، آغاز گردید. در برنامه آلمان تلاش در جهت کسب مقام جهانی، نقش افغانستان به مثابه آن سوی پل در نظر گرفته شد. برای رسیدن به این هدف در تلاش استفاده از سیاست کهنه یی جنگ جهانی اول شدند. یعنی با کمک پشتونهای برادر در هند تحریکات را آغاز نمایند. در پشت سر این نظریه، بار دیگر «أسکار ریتر فون نیدر مایر»،

که در سال ۱۹۳۷ به صفت پروفیسور سیاست در دانشگاه برلین وظیفه انجام میداد، قرار داشت. پیشنهاد وی برای قوماندانی عمومی نیروهای مسلح آلمان نازی (OKW) و وزارت خارجه، مورد تأیید قرار گرفت. این نظریه البته زمانی منتفی شد که آلمان در سال ۱۹۴۲ به قفقاز حمله نمود. اما فعالیتهای محلی آلمان در افغانستان به صورت مخفی ادامه یافت زیرا افغانستان در جریان جنگ باید بیطرفی خود را حفظ میکرد.

فرماندهی ویژه یی معروف به «براندنبورگ» کشور آلمان، از سال ۱۹۴۱ به دستور اداره خارجی و دفاع «OKW» آن کشور در افغانستان مصروف امور استخباراتی بود. یکی از اهداف وی جستجوی شخصیتی در داخل کشور بود که آماده دعوت جنگ مقدس علیه انگلیسها باشد، و دیگر این که با شورشیان ضد بریتانیوی تماس برقرار نماید، که اولی به شکست مواجه شد. تماس با سازمان مخفی «سپاه آزادی هند» که از زندانیان جنگی متشکل بودند، قایم گردید. با شکست هتلر در جنگ، ستراتیژی مشرق زمین ویا خاورمیانه وی نیز نابود شد.

پایان جنگ دوم جهانی باعث ایجاد همکاریهای اقتصادی - نظامی با همپیمانان هردو بلاک گردیده و همکاریهای اقتصادی - نظامی - تخنیکی به ابزار قدرت سیاسی مبدل گردید. اگرچی افغانستان هنوز هم بیطرف باقی مانده بود و عضو گروه کشورهای غیرمنسلک بود اما از انکشافات که در جهان پس از پایان جنگ دوم جهانی اتفاق افتاد، به دور نماند.

ایالات متحده نخستین بار در سالهای ۴۰ با افغانستان ارتباط قایم کرد و پروژه هلمند را برای مدرنیزه ساختن این ولایت آغاز نمود. در پایان سالهای ۴۰ ایالات متحده منافع خود را درین کشور از دست داد و به آسیای جنوبی تمایل نشان داد. روابط با ایالات متحده به سردی گرایید، زیرا افغانستان کمکهای نظامی را که خواستار آن بود دریافت نکرد بنابراین افغانستان در تلاش استحکام روابط با اتحاد شوروی شد. حکومت اتحاد شوروی بلا فاصله پیمان همکاریهای نظامی (تحصیل افسران افغانی در اتحاد شوروی) همچنان کریدتهای اقتصادی را با حکومت افغانستان به امضأ رسانید. تحکیم مناسبات با اتحاد شوروی باعث برگشت دوباره ایالات متحده به این کشور گردید، که هدف سیاست ایالات متحده سدبندی یا محدود ساختن نوار جنوبی سرحدات اتحاد شوروی و مصئونیت منابع نفتی شرقمیانه بود و سیاست اتحاد شوروی باز نگهداشتن سرحدات جنوبی آن.

افغانستان بار دیگر با آلمان روابط برقرار نمود. غلام محمد «فرهاد» شاروال آن زمان کابل و یکی از نخستین تحصیلکرده گان «جمهوری وایمار» در سالهای ۲۰، در پایان سالهای ۴۰ روابط

را دوباره بر قرار ساخت. شرکتها و کارشناسان آلمان غرب باز هم تحت رهبری «شرکت زیمنس» به کشور دعوت گردیدند. پس از برقراری روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۵۵، آلمان غرب در سال ۱۹۵۶ تحت نام کمک دولتی، کمکهای تکنیکی بلا عوض و کمکهای مالی با کردتهای دراز مدت و مناسب در اختیار حکومت افغانستان قرار داد. افغانستان باردیگر به کانون توجه کمکهای انکشافی آلمان غرب، که تا پایان سال ۷۰ در حدود ۴۰۰ میلیون دالر امریکایی میرسید، قرار گرفت. آلمان غرب سومین کمک کننده پولی پس از اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا بود. همچنان افغانستان بعد از هند و مصر سومین کشور دریافت کننده کمکهای انکشافی از آلمان غرب بود. آلمان باردیگر مصروف آموزش و مشورت پلیس افغانستان همچنان امور صحی، مطبوعات و ارتباطات جمعی آن کشور گردید. بزرگترین پروژه آلمان، انکشاف و بهره برداری از جنگلات و امور کشاورزی در ولایت پکتیا بود، که یکی از بزرگترین پروژه آلمان غرب در آن کشور به حساب میرفت. تا پایان سال ۶۰، ۸۰۰ کارشناس آلمانی در افغانستان فعالیت داشتند.

جمهوری فدرال آلمان نی تنها در بخش اقتصادی، بل که در بخش فرهنگی نیز به مواضع قبلی خویش پیش از جنگ جهانی مراجعه نمود. در سال ۱۹۵۰، ۲۰ نفر افغان به مثابه اولین گروه محصلان خارجی پس از جنگ، برای تحصیل وارد آلمان شدند. دانشگاه های «بوخوم»، «کلن» و «بن» همکاران دانشگاه کابل گردیدند. انستیتوت «گوپته» و انستیتوت باستانشناسی ایجاد گردید. در سالهای ۶۰-۷۰، فعالیت دانشمندان جمهوری فدرال آلمان که شامل بخشهای نژاد شناسی، زمین شناسی و گیاه شناسی میگردد، تشدید یافت. آلمان، افغانستان را در تأسیس مدارس مسلکی و لیسه میخانیکی در کابل کمک نمود.

با نگاه فشرده به گذشته ۶۵ ساله مناسبات آلمان - افغانستان تا اخیر سالهای ۷۰، با سقوط حکومت داود و اعلام جمهوری دموکراتیک ۱۹۷۸ همچنان حرکت واحد های نظامی اتحاد شوروی به افغانستان، که در مناسبات دو کشور وقفه ایجاد گردید، زمان نشان داد که با وجود به میان آمدن چهار نوع دولت و عدم موفقیت در دو جنگ، جمهوری آلمان فدرال در تلاش نفوذ خود درین کشور بوده است. آلمان فدرال پس از بازیگران اصلی یعنی ایالات متحده و اتحاد شوروی در مقام سوم قرار داشت. کوشش آلمان در جهت تبدیل این کشور به قدرت بزرگ اقتصادی جهان بود. آلمان نی تنها در بخش فرهنگی بل که در بخش نظامی نیز دوبار شکست خورد ولی سال ۲۰۰۱ نقطه عطفی بود برای این کشور.

گامهای اساسی بعدی در جهت تثبیت نقش آلمان در افغانستان، ابتکار احزاب سوسیال دموکراتها و سبزهها در کنفرانس پترزبورگ در سال ۲۰۰۱ بود. این پیشنهاد از طرف تمام جوانب سیاسی استقبال گردید و کشور آلمان را به مثابه دلال بدون منافع استعماری نگرستند. و هم از اشغال دوباره مواضع سنتی آلمان، که طی قرن بیستم در تلاش رسیدن به آن بود، استقبال به عمل آمد.

پس از سقوط طالبان، افغانستان بار دیگر بزرگترین پروژه انکشافی آلمان در جهان شد. تا سال ۲۰۱۰ یک میلیارد یورو در آنجا سرمایه گذاری شده است. وزارتخانه های آلمان در امور انکشاف و همکاریهای اقتصادی و شرکتهای سهامی همکاریهای تکنیکی، کار مشترک را آغاز نموده اند.

مقام مسؤل پروژه برای افغانستان «اندریاس کلوزینگ» بیان داشت، توافقنامه سرمایه گذاری که با حکومت افغانستان به امضا رسیده است، شرکتهای را که ۱۰۰ درصد مالکین آن اتباع خارجی اند و در آنکشور سرمایه گذاری کرده اند، سرمایه آنها مصادره نگردیده و از عدم پرداخت مالیه برای ۸ سال نخست معاف و مورد حمایت و تضمین دولت قرار دارند. همچنان از تخفیف محصول گمرک و انتقال کامل عواید خویش از کشور به خارج برخوردار اند.

اداره اقتصاد خارجی آلمان در گزارش سالانه خود مینویسد: «افغانستان را میتوان به مثابه کشوری با اقتصاد ملی باز حتا در منطقه محسوب کرد. محدودیتهای تجاری و سوبساید اصلاً درین کشور وجود ندارد؛ حکومت افغانستان با آغوش باز سرمایه گذاری خارجی را میپذیرد؛ ۹۰ درصد کالا در بازار این کشور وارداتی است. مؤفقیتهای به دست آمده درین کشور، دروازه خواهد بود برای باز گشایی اقتصاد آلمان در منطقه آسیای میانه.»

در پایان بر میگردیم به مبدأ سخن، دلیل فعالیت نیروهای مسلح آلمان در افغانستان: در حالی که جمهوری فدرال آلمان تا سال ۱۹۹۰ در تقویه نقش اقتصادی خود محدود مانده بود، پس از سال ۱۹۹۰ فرصت برایش مساعد گردید تا در سیاست جهانی نقش مهمی را کسب نماید برای رسیدن به این امر لازم بود در فعالیتهای نظامی «out of area» سهم بگیرد که اعتبار و وزنه لازم را کمایی کند. دستیابی به این توانایی رزمی خواهان نوسازی «ناتو» و بخش از آن قوای مسلح آلمان به مثابه ابزار مداخله و تجاوز بود. این اراده برای بار نخست در سال ۱۹۹۹ در «کوزووا» تبارز یافت. فعالیتهای نظامی در افغانستان در مقایسه با کوزووا قدمی بود به جلو؛ با در نظر داشت منطقه، مدت زمان و گستره آن.

به هر صورت، جنگ افغانستان که بازیگران رسمی آنرا عملیات صلح مینامند قدمی میانی خواهد بود برای فعالیتهای جنگی وسیعتر سیاستهای نظامیگرانه کشور آلمان در آینده. ازین جنگ خانمانسوز که ۹ سال سپری میگردد، مردم آلمان باید با پیشبرد سیاستهای مداخله گرانه و جنگهای خونین بعدی حکومت خویش عادت کنند.

۲۰۱۰/۰۳/۰۹

منابع: نشرات آلمانی

www.ayenda.org